



۲۰۱۶/۰۱/۲۴

حميد انوری

## سهم کوچک مریم در داستان زندگی\*



[خادم حسين «کريمی» - جمعه ۲ حوت ۱۳۹۴]

تشییع و تدفین مریم، جانسوز و غریبانه برگزار شد. به گورستان که رسیدیم، قبرش را آماده کرده بودند... تشییع و تدفین مریم، جانسوز و غریبانه برگزار شد. به گورستان که رسیدیم، قبرش را آماده کرده بودند. مزارى نور، سرد و بي ریا. مراتب مذهبی اندکی به درازا کشید. صحنه ي رقت باري بود. میان جمعیتی که اکثراً می گریستند، تشخیص این که مادر و خواهر و برادر مریم کی هستند، دشوار بود. مردانی که بی پروا تر بودند، عریان اشک می ریختند. نه اشک نمی ریختند، های های می گریستند. آن هایی که تودار بودند، پنهانی یا به حاشیه ي جمعیت رفته بودند که غربت مریم را بگریند یا دستمال و شال گردن به صورت شان پیچانده بودند تا ننگ بی کسی را پنهان گریه کنند. مردانی که قوی بودند، راست و محکم ایستاده بودند. خانم ها می گریستند. گریستنی جگرسوز که وقتی به درازا کشید به حق حق انجامید.

خواهر مریم از شدت ماتم ضعف کرده بود به کمک چند دختر جوان سیاه پوش از کنار گور نور مریم بردیمش که به شفاخانه برسانیم. دم راه روی قبري نشاندش. برایش آب قند آوردیم. به صورت اش آب سرد پاشیدیم. کمی بهتر شد. لباس های سیاهش را خاک گور مریم گرفته بود. مظلوم، بی دفاع، بی پناه و معصوم. برادر مریم گویا با هر دو مشت به دیوار خانه ي شان که دگر مریم را در پناهش نمی گرفت کوبیده بود. هر دو دستش را بانداژ پیچیده بودند. صورت اش از خراش های خفیف که یحتمل جای ناخن های درمانده ای بود، خون داشت. مادرش حتا نای گریستن نداشت. گرداگرد چشمانش را سرخی گرفته بود. کنارش چند خانم پیچه

سپید بر خاک سرد گورستان نشسته بودند و دلداري اش مي دادند. خاتمه و زهرا همدیگر را بغل کرده بودند. هاي هاي مي گریستند. داد مي زدند: "امان از بي کسي، امان از بي کسي". مختار با آن هیكل تنومندش کنار گور مریم مثل باران اشك مي ریخت. انگار واقعا تکیده شده بود. کمر خم کرده بود. باران را دورتر از جمعیت نشسته بر قبري دیدم که اشك هاي غلتیده بر گونه هایش زیر نور خورشید برق مي زد. تا آخر همان جا کز کرده بود و بي کسي مریم را هق هق مي زد. جمعیت که رفت، پیش باران رفتم که ببرمش. بلند شد و رفتم. هنوز همه ي جمعیت از قبرستان بیرون نشده بودند که در میانه ي راه مادرش دوباره برگشت. انگار نمی توانست مریم را زیر خروارها خاک نمور گورستان تنها بگذارد. بر مي گشت که شاید دختر رعناي نازنین اش از زیر خاک گور دست بلند کند: "مادر من زنده ام!"

پدر مریم در ایران مهاجر است. شرح این که به پدرش سوختن مریم نازنین اش را خبر داده اند یا نه و اگر خبرش کرده اند، چه سوز و گدازي بر او پاي مي کوبد در توان من نیست. مادرش براي درمان خودش به پاکستان رفته بود. شام دیروز به کابل برگشته بود که پیکر بي جان جگرگوشه اش را ببوسد و وداع کند. پیکر ي که تمامش سوخته است، جاي بوسیدن دارد؟ برادر مریم از شدت ضعف و ناتواني اندازه ي يك مشت شده بود. تنها نان آور آن خانواده ي غریب، پدر پيري ست که در غربت ایران با آجر و سیمان و سنگ کمر مي دهد. خواهر مریم، معصوم تر و شکسته تر از آن است که هجاي "آب و نان" بفهمد. مادرش مریض حال و فرتوت است. داستان مریم تمام شد اما يك عالم مصیبت بر دامن سوگوار خانواده ي داغدار و مظلوم اش به میراث ماند. مریم آن قدر غریب بود و مظلوم سوخت که به قولی، شرکت "موبی گروپ" حتا ۲۴ ساعت بعد از سوختن مریم در جاده ي دارالامان نمی فهمیدند کارمندی به اسم "مریم ابراهیمی" هم داشته اند و اسم او را در فهرست قربانیان نیاورده بود. در این باران مصیبت و اندوه، تنها کاری که می توانستیم و کردیم، مشایعت خانواده ي مریم و همدردی با سوگ بزرگ آن ها بود. داستان مریم به پایان رسید. آیا مریم تمام نشده است؟ آیا می توان فارغ از تشییع و تدفین پیکر مریم، کاری براي مادر مریض و خواهر معصوم و خانواده ي بي پناه و یاور اش کرد؟

گرفته شده از: "گزارش نامه افغانستان"

## تبصره:

زنده یاد "مریم ابراهیمی" یکی از هفت کارمند تلویزیون "طلوع" بود که در شامگاه چهارشنبه ۳۰ جدی ۱۳۹۴ طعمه خشم وحشی صفتان طالب گردیده و زنده زنده سوخت.

در حمله انتحاری متذکره بیشتر از بیست نفر دیگر هموطنان ما که اکثر کارمندان تلویزیون بودند به شدت زخمی گردیدند. بس حامل این هموطنان ما در حال انتقال آنان از دفتر تلویزیون به منازل شان بود، اما این خواهران و برادران ما هرگز به کلبه های غریبانه خود نرسیدند، اجساد سوخته ای هفت نفر از آنان راهی گورستان سر و خاموش گردید و متباقی همه نیمه جان و نیمه سوخته به شفاخانه ها منتقل گردیدند.

هموطن ما "خادم حسین کریمی" جریان به خاک سپاری جسد سوخته خواهر شهید ما، زنده یاد "مریم ابراهیمی" را با احساس تمام به نیکوئی گزارش داده اند که مطالعه آن هر انسان با وجدان را سر بر گریبان غم و غصه نموده و اشک حسرت از چشمان جاری می سازد.

آخر بر کشور ویرانه از یار و اغیار ما چه رفته است که بیش از سی سال است از خود و بیگانه خون فرزندان را ظالمانه میریزند و هست و بودش را به آتش کشیده، به یغما برده و نیست و نابود می کنند؟! ای وای چه مصیبت است این که افغان، خون افغان میریزد و بر جسد تکه و پاره خواهر و برادر و پدر و مادر خود، بر اجساد جگر گوشه های میهن خود "الله اکبر" میگوید!!!

درد آور تر و رقت انگیزتر از آن جنایت خونین و ننگین، این میتواند باشد که یک زن گویا "مسلمان" و "افغان" در کنج دیگر کره خاکی با یک مشت پول حرام که از وهابیان جنایت پیشه عرب به دست می آورد، این عمل وحشیانه و ننگین را به زعم خود توجیه و تفسیر میکند و هرآنچه از کله میان خالی اش تراوش میکند بر زبان کثیف آورده و از طریق تلویزیون، جفنگ میگوید و گند بیرون می دهد.

این "زن" نا زن و این ننگ هر زن که درست مثل مگس فقط دل بد میکند و هر بار ایکه ظاهر میگردد، میکروب پراکنی نموده و باعث تهوع و استفراغ می گردد، کسی دیگر نیست جز همان "سیمین عمر" وهابی که نه از سیمین در او اثری است و نه هم از عمر در او خبری و با یک مشت پول که از وهابی های عرب در مساجد گدائی کرده و مشغول تبلیغ وهابیت و میکروب پراکنی در تلویزیون "آریانا- افغانستان" که از لاس انجلس- امریکا پخش می شود، میباشد.

این همان "زن" مکار و حیله گر ای است که قتل "شهید فرخنده" را هم روا می شمرد و با دو سه وهابی ملا نما در کابل هم ارتباط تنگاتنگ داشته و در داد و معامله ها با آن شرف باخته های وهابی شریک است.

این عفریت بد ریخت و بد زبان و جفنگ گو که داد از اسلام میزند، در مورد اسلام اصلاً چیزی نمی داند و در زمینه گویا الف در جگر ندارد و فقط باعث بد نام ساختن "اسلام" و مسلمان ها است و جز کینه و نفرت چیزی در چانته ندارد تا پیشکش مردم کند.

اما چه خوب است و چه بجا است که هرباری دهن باز میکند و کثافت از آن بیرون می جهد، هموطنان با درد و آگاه ما با قدم و قلم و با احساس عالی اسلامی و انسانی، به گونه های مختلف چهره مسخ شده او را هرچه بیشتر برملا و نمایان می سازند.

به کلیپ ویدیویی از تلویزیون "زرین" - (لاس انجلس - امریکا) در ذیل دقت کنید و چهره های شیطانی آنانی را خوبتر بشناسید که باعث بربادی افغانستان هستند و امکانات بی حد و حصر مادی نیز جهت تخریب، تهدید، تخویف و لجن پراکنی در داخل و خارج از افغانستان در اختیار دارند. این آدم نمایان زشت رو و زشت خو آنچنان عرصه یک زندگی شرافتمند و صلحجویانه را برای مردم شریف افغانستان در داخل کشور تنگ کرده اند که حد و مرزی ندارد.

به پرسش "چه باید کرد؟" هم در همین جاه میتوان پاسخ داد و آنهم اینکه جلو این گونه افراد را که وظیفه شان جز پاشیدن زهر کینه و عداوت و نفرت و خشونت چیزی نیست و می خواهند افغانستان را از قرن بیست و یک (۲۱) به قرن چهارده (۱۴) رهنمون شوند، بگیرید. این تنها راه برون رفت از معضله کنونی است. هر راه دیگری به ترکستان است و به سر منزل مقصود نمی رسد.

اگر در افغانستان خواهران مظلوم ما سنگسار می شوند، اگر گوش و بینی شان بریده می شود، اگر به اطفال مظلوم و معصوم وحشیانه تجاوز می شود، اگر انفجار و انتحار خلق خدا را پارچه پارچه میکند، اگر کشور را به قرن چهارده بر میگرددانند و اگر...

در عقب همه همین یک مشت افراد از خود و خدا بی خبر قرار دارند که با نام های مختلف و شکل و شمایل عجیب و غریب، از یک جهت مشغول زهر پراکنی بوده و از جهت دیگر با انفجار و انتحار و گلوله و سنگسار و دره زدن و سر بریدن و...، به انسانیت، افغانیت و اسلامیت سخت توهین روا می دارند و سر رشته درست به عربستان سعودی و وهابیت آل سعود ختم می شود.

در ختم این مختصر روح شهدا را شاد خواسته و برای بازماندگان در غم نشسته شان صبر و استقامت می خواهیم و صحت عاجل و کامل برای زخم خوردگان و سوخته های این جنایت عظیم از بارگاه الهی تمنی می کنیم.

مبارزه با وهابی های جنایت پیشه، راه بیرون رفت از این معضله جانسوز است.  
به لینک های ذیل توجه کنید:

### نظری بر کارکرد های قربانیان تلویزیون طلوع

### سخنان سخیف ملا سیمین عمر و دوستان وهابی او

\*عنوان از گزارشگر است

